

امام علي (ع) صدای عدالت انسانیت، جلد ۱ / رفع نیازمندیهای ملت (قسمت اول)

رفع نیازمندیهای ملت از وظایف حتمی حاکم و قانونگذار است و در آن منتی نیست، و ملت چنین حقی دارد، و سؤال و تقاضا هم می نماید. علی علیه السلام در این مورد کاملاً سخت می گرفت که توجه به این حق مسلم ملت را به عمال و فرزندان خود گوشزد نکرده باشد. و چگونه علی علیه السلام در قانون خود رفع نیازمندیهای ملت را از وظایف حتمی و واجب قانونگذار و حاکم بشمارد و حقی اساسی از حقوق ملت به حساب نیاورد، آنها که ملت را حتی از ساده ترین حقوقشان در بهره گیری از سبزه های زمین، و آسایش زندگی ...

امام علي (ع) صدای عدالت انسانیت، جلد ۱ / رفع نیازمندیهای ملت (قسمت اول)

* ... و اینکه شما در اجرای حق نزد من برابرید. هیچ بینوایی گرسنه نشد، مگر آنکه از حق او ثروتمندی به نوبی رسید. هیچ نعمت فراوانی را ندیدم مگر آنکه در یک طرفش حق بر باد رفته ای خود نمایی می کرد. هر جانداري را قوتی، و هر دانه ای را خورنده ای هست. نصیحتشان درست نیست مگر بکاستن بار دولت از دوش آنها. بدبخت ترین فرمانروایان کسی است، که ملتش به واسطه او به بدبختی افتاده باشد.

امام علي علیه السلام

علی علیه السلام درباره این حقوق عمومی سفارش می کند و خود آن را رعایت می نماید. مفهوم فرمانروایی را در رعایت آن منحصر می سازد؛ و در پرتو آن شخصی را به فرمانداری بر می گزیند و دیگری را از آن معزول می کند.

مفاهیم حقوق نزد او گسترش می یابد و به شاخه هایی تقسیم می شود، ولی سرانجام همه در یک امر مهم دست به یکدیگر می دهند، و آن، رفع نیازمندیهای عمومی است تا آنجا که گرسنه ای یافت نشود و شخصیت انبانی بشر، بدین وسیله پست و سبک شمرده نگردد. و برای رفع نیازمندی، در صورتی که قوانین موجود کافی به نظر نرسد، وضع قوانین جدید اشکالی ندارد، همچنانکه عبادت در مذهب علی علیه السلام نباید باعث دور ساختن آدمی از زندگانی اجتماعی گردد. همان طور که دین معامله است، و عقیده سالم، همان خوش رفتاری است، ناچار باید نظامات و قوانین برای رفع نیازمندیهای عمومی و احتیاجات مردم به کار گرفته شود تا آنجا که خود را پست بشمارد، و دنیا بر او جایگاه ذلت و خواری نگردد.

رفع نیازمندیهای ملت از وظایف حتمی حاکم و قانونگذار است و در آن منتی نیست، و ملت چنین حقی دارد، و سؤال و تقاضا هم می نماید. علی علیه السلام در این مورد کاملاً سخت می گرفت که توجه به این حق مسلم ملت را به عمال و فرزندان خود گوشزد نکرده باشد.

و چگونه علی علیه السلام در قانون خود رفع نیازمندیهای ملت را از وظایف حتمی و واجب قانونگذار و حاکم بشمارد و حقی اساسی از حقوق ملت به حساب نیاورد، آنها که ملت را حتی از ساده ترین حقوقشان در بهره گیری از سبزه های زمین، و آسایش زندگی محروم ساخته و به فقر و مسکنت می کشانند، در حقیقت می گوید:

«به دربردی و پراکندگی و تیره روزی آنها که زیر فرمان کسری ها و قیصرها بودند، میانیشید که چگونه آنها را از برخورداری از زیبایی های طبیعت، و کشتزارهای سبز و خرم دنیا محروم ساخته؛ و در سرزمینهای خشک و تفتیده و در معرض بادهای کشنده و سوزان و گرفتار فقر و تنگدستی رها ساختند!»

علی علیه السلام ناگزیر است که فرمانداران خود را، زمانی که به مال ملت، چه کم و چه زیاد، خیانت می ورزند، به سخت ترین کیفیها تهدید نماید؛ و زمانی که می دانست یکی از فرمانداران یا کارگزارانش شبی را به تجاوز به مال ملت و احتکار به سر آورده است، از درد به خود می پیچید؛ و همین باعث می شد که نامه ای سراپا خشم و غضب و عصبیت نسبت به حق و اجرای عدالت به وی ابلاغ کند. در نامه ای که برای یکی از کارگزارانش فرستاده، چنین می گوید: «به من گزارش داده شده است که تو زمین را درو کرده محصول برداشته و آن را تمام تصرف کرده ای حسابت را برایم روشن کن!»

به جمله «حسابت را برایم روشن کن» توجه کنید، در دنبال این جمله چیزهاست ایمان مطلق او به عدالت و دادگری، تا آن حد که موردی را برای مسامحه، و عذر و بهانه نمی بیند، ایمانی که در پرتو انوار فهم عمیق، حقیقت و واقعیت اجتماع را بین حق بر باد رفته و حق خواسته شده به خوبی در می یابد؛ و ظهور و بروز بدبختی و سقوط اخلاقی و اجتماعی را میان غاصب و مغضوب، ستمگر و ستم کشیده به یکسان درک می کند؛ و با اطمینان، کامل ضرورت اجرای عدالت را ولو به هر شکل و هر وضعی که در میان یاران تلقی شود لازم می شمرد؛ همه اینها دست بهم می دهد و در جمله ای کوتاه بدون هیچ نرمشی با خشم و غضب می گوید: «حسابت را برایم روشن کن!» و چون به او خبر می رسد که کارگزار دیگری آنچه از اموال ملت در اختیار داشته، خورده است، با شتاب هر چه تمام تر پیغام می دهد: «از خدا بترس، و اموال این مردم را به خودشان بر گردان، که از این دستور را انجام ندهی و مرا به تو دسترسی باشد، کاری می کنم که پیش خداوند معذور باشم! به خدا سوگند اگر حسن علیه السلام و حسین علیه السلام کاری را که او کرده ای مرتکب شده بودند، بر آنها آسان نمی گرفتم، و خواست و اراده آنها در من تأثیری نداشت تا آنکه که حق را از آنها می گرفتم و باطل و ناروا را از آنها دور می ساختم.»

علی علیه السلام مردی به نام سعد را به جانب زیاد بن ابیه اعزام داشت، تا موجودی بیت المال را از وی گرفته و به خزانه ملت تحویل دهد؛ چه به وی گزارش داده بودند که زیاد در نعمت به سر می برد و با اموال یتیمان و بیوه زنان و فقرا و بیچارگان خویشتن را ثروتمند ساخته است، در حالی که به فضیلت و پاکدامنی و تقوایی که هرگز ندارد تظاهر می نماید.

فرستاده علی علیه السلام چون به زیاد رسید، در اجرای دستور امام اصرار ورزید؛ ولی زیاد، خشونت و سختی از خود نشان داد، و تکبر و نخوت به او فروخت و سرانجام وی را از مجلس خود بیرون کرد! علی علیه السلام در نامه ای به او نوشت:

«سعد به من گفت که تو، به ستم به وی دشنام داده ای، و با تکبر و غرور او را رانده ای، در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بزرگی و عظمت مخصوص خداست، پس هر کس که تکبر کند، خدا بر او خشم می گیرد، و نیز به من گفت که تو در غذاهای رنگارنگ زیاده روی می کنی، و هر روز خود را خوش بو می نمایی. چه می شد اگر برای خدا، چند روزی را روزه می داشتی، و آن را بدیگران می دادی، و یک بار خوراکت را، در چند نوبت صرف می کردی، و یا به فقیری می دادی! در حالی که تو در نعمت به سر می بری، و بدان وسیله بر همسایه بی بضاعت و بیچاره و فقیر؛ و بیوه زن و یتیم فخر و برتری می فروشی، انتظار داری که پادشاه نیکوکاران و صدقه دهندگان داشته باشی؟! و همچنین به من گفت که تو چون پارسیان سخن می گویی، ولی رفتارت مانند تبهکاران است.

اگر چنین می کنی، به خود ستم کرده ای و کارت را تباه ساخته ای...» تا آخر.

علی علیه السلام به فرماندارانش دستور می داد تا از تجاوز به حقوق دیگران به هر شکل و رنگی که باشد، خود داری کنند. با رشوه می جنگید، و آن را پلیدترین وسیله ارتباط بین حاکم و محکوم، کسی که کار انجام می دهد و آنکه تقاضا دارد، می دانست و زشت ترین وسیله بین حق و صاحبش می شناخت. حکامی را که رشوه می گرفتند، رشوه خوار می

نامید، چه می دانست که این کار زشت، جامعه را به چه پلیدیهایی خواهد کشانید.

وقتی که به او خبر دادند که یکی از فرماندهان لشکرش رشوه گرفته است، او را با این گفته به سختی تکان داد.

«اما بعد، کسانی که پیش از تو بودند و حق مردم را نمی دادند و آن را به آنها می فروختند، و به ناروا مجبورشان می ساختند، و دیگران از روش آنان پیروی کردند، هلاک شده و از بین رفتند!»

یکی از فرمانداران به مهمانی ای دعوت شد و پذیرفت و در آن شرکت کرد.

علی علیه السلام به شدت به او اعتراض کرد، و به سختی او را توبیخ و سرزنش نمود: «آیا به علت اجرایی حق و عدالت، فرماندار را به عنوان دعوت رشوه می دهند، در صورتی که حق باید بدون رشوه اجرا شود؟! و یا به منظور حق نشان دادن باطل است، که در شأن فرماندار نیست، و او نباید که چنین کاری را بکند ولو سلطنت جهانی را به او بدهند؟! از طرفی، تو چگونه قدم به مهمانی ای گذاشتی که در آن ثروتمندان دعوت شده بودند، و فقیر مستمند از آن رانده شده بود، که خود این عمل مظهری از مظاهر تفرقه و اختلافات طبقاتی است، و این عمل خود تفرقه را کاملاً به مردم گوشزد می کند، طوری که جگر را می خراشد، و دل علی علیه السلام جریحه دار می کند!

اما در آن هنگام که اوضاع اجتماعی سامانی به خود بگیرد «و فقیری یافت نشود» شده ای را دعوت کنند، و جمعی را دعوت نمایند، اشکالی ندارد!»

بعضی خیال می کنند که امام در چنین حساب کشتی دقیقی از فرمانداران، آنقدر مال و ثروت می داد که آنها را بی نیاز سازد و موردی برای رشوه خواری (به هر رنگ و شکلی که باشد) باقی نماند، و محتاج نباشند که به جانب غنیمت آن وقت می فهمند که او حق داشت، و در این دقت و بررسی زیاده روی نمی کرد. روش عقلی است که راه صحیح و درستی را طی می کند و بی حساب و مقیاس نیست. جلو خطر اندک در زمان حال را، به خاطر مخاطرات شدید آینده می گیرد؛ و این بحث مربوط به زمان علی علیه السلام است و کاری به دوره عثمان نداریم!

علی علیه السلام از خزانه ملت آنقدر به فرمانداران می داد تا نیازمندیهایشان بر طرف شده و آنان را از لغزش در پرتگاه رشوه خواری باز دارد؛ پس چرا آنان باید رشوه بگیرند؟! در این مطلب، حقیقت دیگری نیز نهفته است که علی علیه السلام توجه فرمانداران را به آن جلب می کند، و آن این است که او به فرماندار اجازه نمی دهد به عنوان اینکه فرماندار است، به اندازه ناهار یا شامی از مردم بهره مند شود؛ زیرا چنین بهره و سودی اگر از آن طریق حاصل شود، به زدنی یا رشوه خواری شبیه تر است؛ و کسی که اجازه رشوه خواری را حتی به غذایی اجازه نمی دهد، طبیعاً به او اجازه چاییدن و غارت شهری و رشوه بر محصول کار و کوشش ملت را نخواهد داد.

خشونتگی که امام علیه السلام با فرمانداران تبهکار از خود نشان می دهد، در مقابل به نمایندگان نیکوکار خود پاداش خیر داده، آنها را تشویق و تقدیر می نماید. این نامه ای است که به نماینده خود در بحرین، عمر بن ابی سلمه نگاشته، در آن وقت که نعمان بن عجلان را به جای او به کارگزاری بحرین تعیین کرده بود و از عمر خواست تا در جنگ با معاویه همراه وی باشد.

«من حکومت بحرین را در عهده نعمان بن عجلان نهادم، بدون اینکه تو خطایی مرتکب شده باشی و یا در آنچه در تصرف داری تهمت می دهی؛ بلکه، به جان خودم سوگند! نیکو حکومت کردی و امانت به جا آوردی. اکنون بدون اینکه ملامت زده یا مظلون باشی، پیش من بیا که عازم حرکت به جانب ستمگران شام هستم و دوست دارم که تو نیز در برخورد با آنها همراه من باشی، چه تو از آن دسته کسانی هستی که من در پیکار با دشمن به ایشان پشت گرمی دارم. خداوند ما و تو را از کسانی قرار دهد که به راه حق بوده و به آن درستکارند.

بنابر این، فرماندارانی که رشوه خواری نمی کنند و به جامعه خیانت نمی نمایند، به اندازه رفع نیازمندی خود، مال و حقوق دریافت می دارند، و از تشویق و احسان امیرمؤمنان علیه السلام نیز برخوردار خواهند بود. اما خیانتکاران، نخست مورد بازخواست قرار می گیرند، سپس توبیخ و سرزنش می شوند، و سرانجام از کار برکنار می گردند؛ و چنانچه جرمشان سنگین تر باشد، در عین عزل و برکناری، به زندان هم می روند.

همچنین، به غیر از فرمانداران، تجاوز کاران، محتکرین، و استثمار کنندگان که همواره در راه به دست آوردن هر چه بیش تر ثروت می کوشند، آلهائی که مال و ثروت را جمع کرده، از گردش خارج می سازند و آن را کنز می کنند، و اراضی و املاک را به خود اختصاص می دهند، از جمله کسانی هستند که امام علیه السلام با آنها به شدت هر چه تمام تر می جنگد، و با عیاشی و ولخرجی و طمع و آز بی مورد، و علاقه آنها به استثمار، پیکار می کند، و می کوشد تا بین آنها و ثروتی که چشم طمع به ازدیاد و اندوختن آن بسته اند، مانع و رادعی به وجود آورده و جدایی افکند.

اما در مورد تجاوز و غضب، علی علیه السلام با گفتار و کردار خود و قوانینی که وضع کرد: آن را تحریم نمود. در مورد منع احتکار شدت عمل به خرج داد و گفت: «و بدان که در غالب آنها، احتکار به قصر بردن سود بیش تر، و اجحاف به مشتری در هنگام فروش وجود دارد، که باعث ضرر و زیان عمومی و عیب حاکم و فرماندار است. پس، از احتکار جلوگیری کن!» آنگاه می گوید: «و پس از آنکه آن را منع کردی، هر کس که باز به احتکار مبادرت کند، او را به کیفر برسان و عبرت دیگران ساز، ولی در مجازاتش اسراف مکن.»

اما تصرف زمینها و املاک، امام علیه السلام را درباره آن نظری دارد، که حکایت از خرد مردی عاقل، و شرف و بزرگواری فرمانروایی خردمند می نماید که سخن پیرامون آن گذشت. اما استثمار به طرق و اشکال مختلف، همگی نوعی غضب و احتکار است که امام علیه السلام آن را سهل و ساده نمی گیرد؛ و در این مورد سخنانی دارد که در نهج البلاغه مکرر بیان فرموده است. منظور امام علیه السلام از آنها در هم کوبیدن وسایلی است که باعث انباشته شدن اموال و ثروتهای کلان و شگفت انگیز می گردد (همچنانکه در غیر این فصل، به جای خود سخن گفته ایم) اموال و ثروتهایی که چیزی نمانده بود تا در انحصار عده مخصوصی در آید و دست به دست ثروتمندان بگردد و گروههای دیگر اجتماع از آن محروم گردند.

علی علیه السلام اندوختن ثروتهایی را که بی زحمت و کوشش و کفایت و کاردانی به دست آید، برای اجتماع شایسته نمی داند؛ ثروتهایی که سرانجام باعث روی کار آمدن طبقه خوشگذرانها و تنبل و بیکاره ها، و شکم گنده هایی که به حساب فقر و فاقه توده مردم به عیش و لذت می پردازند، می شود؛ و طبقه نیاز مندان و مستمندانی که کار می کنند و زحمت می کشند، ولی امیدی به دست یابی به غذا و پوشاک ندارند.

پایان چنین وضعی، به انحطاط اخلاقی فرد و اجتماع منتهی می شود. بر این اساس فقر و مستمندان قربانی ثروتمندان و توانگران می گردند، و زحمتکشان، فدایی تبهکاران کم عقل و احمق می شوند؛ و اخلاق نیز قربانی هر دو طبقه می گردد، و اجتماع به سقوط و انحطاط می گراید. امام، احوال مردم زمان خود را چنین توصیف می نماید:

«چه بسا رنجبری که ضایع شده، و چه بسیار زحمتکشی که زیان دیده، شما مردم زمانی را می گذارید که خیر و نیکویی به آن پشت کرده و شر و تباهی به آن بوی آورده، و شیطان به هلاک مردم طمع بسته است. از هر سو که می خواهی به مردم بنگر آیا فقیر را جز در شدت و رنج فقر و مسکنت، و یا توانگر را جز در کفران نعمت خدا، و یا بخیل را جز در سودای بخل ورزیدن در ادای حق خدا برای زیاد کردن سرمایه خود، می دانی؟! کجایند برگزیدگان شما، و نیکان و آزادگان و شایستگان شما؟ و کجا رفتند آنها که در پیشه و کار خود از معاصی و گناهان دوری می جستند، و در طریقت خود پاک و پاکیزه بودند؟»

آری، علی علیه السلام با فکر صائب، و سلامت فطرت، و خوی بزرگ خود دریافت که هر نظام و رژیم که در پی رفع نیازمندی عمومی نباشد، فاقد ارزش و اعتبار است. و هر قانونی

که به اختلافات مردود طبقاتی اجتماع پایان ندهد، و مطرود و منقور است.

و نیز آداب و رسوم اجتماعی که جامعه ای را به وجود می آورند و در آن دسته ای از مردم شکار عده ای انگشت شمار دیگر می شوند که خود را اشراف و بزرگان می نامند، و حقوق ملت و اموال و ارزاق او را با وقاحت و بی شرمی غارت می کنند، آداب و رسومی زشت و تبهکارانه بیش نیستند. و تبهکاری، همان طور که علی علیه السلام می گوید: «قلعه پست و بی ارزشی است که ساکنان خود را نگاه نمی دارد، و هر کس را که به آن پناه آورد، ایمن نمی سازد!» و از آنجا که تبهکارهای، تبهکاران را از بلا ننگه نمی دارد، و هر کس را که به آن روی آورد ایمن نمی سازد؛ بدون تردید، اجتماع در چنین موقعیتی از هم گسیخته می شود: گسیختگی در طبقاتی که حقوقشان به غارت رفته، هم پایه گسیختگی در طبقه غاصب و تبهکار است.

با توجه به این مراتب، عمل مثبت برای رفع نیازمندی ملت بر دو اصل متکی است: نخست اینکه، اموال و اراضی و املاک، و تمام منابع ثروت از آن مردم است، و پس از آنکه مجال فعالیت به همه آنها داده شد، بین افراد ملتها به اندازه استحقاق و نیازمندی، تقسیم و توزیع می شود. هیچ کس حق ندارد که بنا به میل و اراده شخصی، و بدون در نظر گرفتن مصلحت عمومی، آنچه را می خواهد، تصرف نماید. از طرفی به صلاح و صرفه چنین شخصی نیست که با مردم و اجتماع همکاری و همگامی ننماید چه او به جامعه می دهد، و جامعه به وی می بخشد؛ در حالی که بخشش جامعه به او بیشتر است. علی علیه السلام می گوید: «هر کس که دست یاری خود را از خویشانش کوتاه سازد، تنها دست او از یاری آنها کنار رفته است، در صورتی که همه آنها از یاری آن یک نفر، دست خواهند کشید!»

و بر دولت است تا در تطبیق این سیاست، و انجام هر چه تمام تر در اجرای آن، سرپرستی عادل و دادگر باشد؛ چه ملت به منزله یک جسم واحد است، و دولت باید آن طور که باید و شاید همه اعضای آن را حفظ و نگهداری کند، و سستی و کوتاهی و تبعیض روا ندارد! و هم او به همین مناسبت، به نسبت منافع و درآمد ملت، سهمی از او دریافت می دارد که مقدار آن مطلق و محدود نیست، بلکه بنا به مصلحت عمومی کم و زیاد می شود. پس هرگاه، پاس سلامت اجتماع، و موقعیت آن و وسایل زندگی جامعه اقتضا نماید که از سود و درآمد، و اراضی و املاک سهم بزرگی گرفته شود، بی هیچ شک و تردیدی جایز است.

توجه به دایر کردن زمین، و عمران و آبادی است که مایه قوام معاش و پیشرفت امور اقتصادی است. به همین علت، فرمانروایان و متصدیان امر موظفند بیش از توجه به حصول مالیات قانونی، و حق دولت (که خود مالیات در هر صورت ملک جماعت است، و جز از راه عمران و آبادی نمی توان به دست آورد) در راه عمران و آباد ساختن زمین توجه خاص مبذول دارند. از مردم و سرزمینی که آباد نیست، سعی در گرفتن مالیات نمی کند مگر فرمانروایی که سفیه و کم عقل باشد، و قصد خراب کردن کشور و نابودی مردم نماید، و حکومت و فرمانروایی خود را کوچک و بی مقدار سازد. مسلم است که زمین به خودی خود آباد نمی گردد، و با نادانی حاکم و نا بخردی فرمانروا اصلاح نمی شود، و وجود کاخهای پر زرق و برق که در آن خوش گذرانها، و فربه ها و ثروتمندان پست و متکبر به عیش و نوش مشغولند، آن را آباد نمی سازد؛ بلکه به کوشش کارگرانی که در راه آبادی آن می کوشند و با ثروتمند شدن همه مردم آن سرزمین، آباد و معمور می گردد.

علی علیه السلام، گرفتن مالیات را از مردم، وقتی که ملت از اوضاع اقتصادی، و از فرمانروا و احکامش راضی نباشد، به شدت منع می کند. اصول اجتماعی، و قواعد انسانیت، و موازین اخلاقی، همگی حکم می کنند مالیاتی که ملت به دولت می پردازد، از روی گشاده دستی باشد نه تنگدستی و عسرت. بنابر این، فرمانروایان بایستی پیش از اخذ مالیات، توجه به بالا بردن سطح رفاه عمومی داشته باشند.

علی علیه السلام به متصدیان امور مالیاتی خود می گوید:

«لباسهای تابستانی و زمستانی مردم، و روزی دهان آنها، و چهار پایي را که با آن کار می کنند، به خاطر مالیات نفروشد! برای در همی آنها را تازبانه نزنید و برپا ننگه ندارید، و اموال آنها را به خاطر مالیات نفروشد. دوش ما در این مورد این است که مالیات را با عفو و اغماض از آنها وصول کنیم!» و نیز می گوید:

«موضوع مالیات را به صلاح مؤدی آن جستجو کن، زیرا مصرف آن به مصلحت عموم است، و مصلحت دیگران جز به صلاح آنها صورت نمی گیرد!»

این نظریه در مورد زمین، و موارد آبادانی و ویرانی آن، و وابستگی صلاح دولت به بهتر شدن وضع مادی کارگر و کشاورز، از نظر صحت و دقت طوری است که امروز کاملاً تأیید و تصدیق علوم اقتصادی و اجتماعی می باشد، در حالی که از زمان صاحب آن نظریه، قرنهای طولانی گذشته است!

اما چگونه به این ملت امکان آن داده می شود که در آبادانی زمین بکوشند، و از آن بهره ببرند و افراد و جماعات در پناه آن آسوده خاطر و مرفه گردند؟ علی علیه السلام در این مورد قاعده ای عمومی وضع کرد که علوم اجتماعی جدید نیز آن را می پذیرد!

بعضی از متفکرین قدیم بر این عقیده بودند که می توان زمین را با به کار گرفتن بندگان و بردگان و اسیران و بیچارگان، از راه جبر و خشونت آباد ساخت. و اگر رحم و دلسوزی داشته باشند، حاصل زحمت و کار آنها را با اندک مژدی پاداش می دهند. ولی پاداش واقعی در مذهب این متفکرین، ویژه طریقه مالک است که بی هیچ رنج و زحمتی از زمین بهره مند می شوند و شامل طبقه جلالت ماب، و اشراف، و عالی مقام و نجبا و ثروتمندان است. و چه بسا که ارزش انسان و فعالیت در سایه چنین قوانین و عقیده هایی از میان رفته است! و در گذشته و حال، چه بسا که حکام و فرمانروایان و اطرافیان آنها از محرومیت مردم و بدبختی زحمتکشانی که بردگی و بندگی، بلکه کشتار دسته جمعی آنان به موجب قانون مصاب و مجاز بوده است، استفاده ها نموده اند. نخستین نتیجه چنین طرز تفکری درباره اجتماع این بود که حکام و کاهنان پشت به یکدیگر داده، گاهی به نام میهن و زمانی به اسم خدائی که مورد پرستش آنها بود، خون مردم را می مکیند. ما گوشه ای از این واقعیت را از زبان مورخ انگلیسی به نام «ولز» به شعر نشان می دهیم. او می گوید: «کاهنان به مردم چنین تلقین کرده بودند که زمینی را که کشت می کنند و در آن به فعالیت می پردازند، مال آنها نیست، بلکه به الهه معبد تعلق دارد که او به فرمانروایان و حکام بخشیده است! و آنها هستند که آن را به هر کدام از رعایا و کارمندان خود که بخواهند می بخشند! مرد ساده و عامی، رفته رفته چنین دستگیری می شد که قطعه زمین زیر کشت او، از آن خودش نیست؛ و چون از آن خداست! پس بر او لازم است که قسمتی از محصول خود را به خدا تقدیم کند، یا اینکه خداوند به فرمانروا بخشیده است، و حاکم می تواند هر قدر که صلاح بداند، از او مالیات بگیرد، و یا اینکه حاکم و فرمانروا آن را به کارمند خود واگذار کرده است که در این صورت آقا و سرور آن مرد ساده دل، او خواهد بود.

از طرفی گاهی اوقات خدا یا حاکم و فرمانروا، و یا آن کارمند که به سروری و آقایی رسیده است، کاری دارند که انجامش لازم و ضروری است؛ و بر آن مرد عامی لازم است که در چنان حالتی کار زراعت و زمین خود را رها کرده، به خدمت ارباب خود بشتابد. هرگز اتفاق نیفتاده بود که به ذهنش خطور کند، و موضوع مالکیت زمین تحت کشت او برایش روشن شود که حدود مالکیت او بر آن چقدر است! و به این ترتیب، مرد عامی و ساده را نه اختیاری بود و نه زندگی، و نه سهم و بهره ای از زمین (43)؛ و تاریخ جهان عرب، بعد از علی علیه السلام شواهد بی شماری از استثمار و تخصیص زمین و اموال و ارزاق به وسیله حکام و فرمانروایان به ما ارائه می دهد. فرمانروایان مدعی بودند که آنها حق مسلم ایشان است و آن را به هر کس که بخواهند می بخشند و هر کس را که مایل باشند، از آن محروم می سازند، و کسی هم حق چون و چرا در کار آنها ندارد؛ زیرا زمین ملک خداست، و آنها هم نماینده خدا بر روی زمین هستند. پس در واقع ملک، ملک آنهاست!

اما موضوع در نظر علی بن ابی طالب علیه السلام، کاملاً مجسم و روشن است! او در یافته است که زمین مال کسی است که در آن فعالیت می کند، ملک خراب نمی شود مگر اینکه ساکنان آن فقیر و تهی دست شوند، و آباد و معمور نمی گردد مگر آنکه از آن بهره مند گردند. چنانچه حاصل دسترنج آنها، به دهان فرمانروایان و شکم خوشگذرانها و کیسه

فرمانداران و جبهه‌های محترکین سرازیر شود، از فعالیت دست بر می‌دارند و به آباد ساختن آن اعتنایی نمی‌نمایند؛ در نتیجه، اوضاع و احوالشان رو به خرابی می‌گذارد، و حشاشان هم همین است. اما هرگاه محصول زحمت و فعالیت آنها به فرزندانشان، و خزانه دولتی که در حال حاضر توجه خاصی به مصالح عامه دارد برسد، با پشتکار هر چه تمام تر به فعالیت بر می‌خیزند؛ خود بهره مند می‌شوند و دولت نیز منتفع می‌گردد.

بنا به عقیده علی علیه السلام، رضایتمندی توده ملت در این مورد، یگانه مقیاس مصالح بودن نظام و رژیم، و شایستگی فرمانرواست، و اعمال زور و فشار و تهدید معرف کوتاهی فکر است. علی علیه السلام می‌گوید: «بهترین نور چشم فرمانداران، دادگستری در کشور، و پیدایش مهر و محبت در بین افراد ملت است، که این مهر ورزی جز با پاک شدن کینه و عداوت از دلها آشکار نمی‌گردد، و صفا و نیک خواهی آنها جز با کاسته شدن بار سنگین دولت از دوش آنان حاصل نمی‌شود.

برای بزرگداشت و احترام فعالیت بر روی زمین و یا به طور کلی هر کار مفید، و محدود ساختن تن پروری و انگل بودن، علی علیه السلام مقرر داشت که اساس فضیلت و برتری مردم بر یکدیگر تنها کار و فعالیت است، نه حسب و نسب موروثی و نه آقایی ساختگی همچنین مقرر داشت که هر کس باید فقط پاداش و مزد زحمت خود را بگیرد و در این مورد چنان سخت گرفت که به یاور کارگر و زحمتکش معروف گردید. هر کس را که گدایی می‌کرد، یا زحمت نکشیده و کار مفیدی به حال خود و دیگران انجام نداده و سربار جامعه شده بود، از خود می‌راند و طرد می‌کرد. داستان او با برادرش عقیل بن ابی طالب، که زحمتی نا کشیده برای گرفتن مالی از خزانه ملت نزد او آمد و علی علیه السلام وی را دست خالی و مأیوس باز گردانید، معروف و مشهور است (44) در نظر علی علیه السلام ظلمی از این بالاتر نمی‌شود که مزدکار کارگری را ندهند و حاصل دسترنج او به دهان فراخ ثروتمند استثمارگری سرازیر شود؛ و اینکه حق کارگری، هر قدر هم که کم و ناچیز باشد، تصبیع شود.

و به روزگار او چه بسا کارگر و زحمتکشی که ضایع شده، و رنجی که زیان برده و او چنین نمی‌خواست! به این گفته جاویدان، که مادام اجتماعی در کار است و انسانی بر روی زمین زندگی خواهد کرد، در اصول قوانین اجتماعی و بشریت باقی خواهد ماند، توجه کنید: «... پس حق فعالیت هر کس را به اندازه عملش بشناس، و زحمت فردی را به خاطر فردی دیگر ضایع مگردان، و مانعی بر سر راه فعالیت و هدفش قرار مده. بزرگی و مقام مردی باعث آن نگردد که کار کوچک او را بزرگ جلوه دهی! و کوچکی و حقارت فردی عامل آن نشود که کار بزرگ او را کوچک و حقیر بشماری!» آباد ساختن زمین و مزد عادلانه کار، دو پایه اساسی و سالمی هستند که علی علیه السلام مایل بود بر آن اجتماع سالمی را بنیان نهد. یک بار چنین اتفاق افتاد که مردم ناحیه ای به خدمت او رسیدند و گزارش دادند که در منطقه آنها رودخانه ای است که گذشت روزگار مجاری آن را خراب کرده است و از نو کردن و دایر ساختن آن مفید می‌باشد. پس از آن تقاضا کردند که او کارگزارانش را در ناحیه آنها فرمان دهد تا مردم را برای کندن نهر از کار افتاده به بیگاری بگیرد. ولی او پیشنهاد بیگاری گرفتن اشخاص را نپذیرفت، و به کارگزارش قرظة بن کعب، چنین نوشت: «اما بعد، جمعی از مردم ناحیه تو نزد من آمدند و عنوان داشتند که رودخانه ای ویران و از کار افتاده دارند که اگر آن را لایروبی کنند و به آب اندازند، منطقه آنها آباد می‌شود، و به پرداخت مالیاتشان توانایی خواهند یافت و به این ترتیب بهره مسلمانان زیادتیر می‌گردد. از من تقاضا کردند که نامه ای به تو بنویسم تا تو آنان را گردآوری و بحفر و کندن آن وادار نمایی. ولی من موافق نیستم که کسی را به زور وادار به انجام کاری کنم که از آن بیزار است.

«آنان را بخوان، و اگر موضوع نهر چنان است که گفته اند؛ هر کس را که مایل باشد دستور بده تا به کار مشغول شود و چون نهر دایر و آباد گردید، از آن کسانی خواهد بود که به رضا و رغبت خویش در آن کار کرده اند. به نظر من اگر آن را آباد کنند و از آن بهره مند شوند، بهتر از آن است که درمانده و محتاج گردند. والسلام»

در مذهب و مرام علی علیه السلام، بیگاری گرفتن مردم، اگر چه خود به آن راضی باشند جایز و روا نیست. بلکه قاعده و قانون، همان کار است. علی علیه السلام می‌گوید: «به شما دستور داده شده است که کار کنید: بهره نهر (که از آن سخن رفت) تنها نصیب کسانی است که در آن فعالیت کرده اند.» از طرفی آنها که کار و فعالیت را نمی‌پسندند، روا نیست که آنها را مجبور سازند. کار از روی رغبت و بدون اکراه و اجبار امری است که فرزند ابو طالب در هر مورد آن را تأیید و تشویق می‌نماید، و گاهی با اشاره و زمانی به صراحت از آن جانبداری می‌کند. از دستور او در این مورد، این گفته صریح و روشن است که آن را قاعده ای برای کار و فعالیت قرار داده است: «با میل و رغبت کار کنید.»

با چنین بینش عمیق و ژرفی در موضوع کار و احوال کارگر، علی علیه السلام بیش تر از هزار سال پیش از این توانست بر روشنفکران مغرب زمین سبقت بگیرد. از طرفی او این نظریه را چنان بر پایه عدل و داد قرار داد، که از آن عالی تر و کامل تر ممکن نیست. او، کسی را حتی به کار مفید مجبور نمی‌سازد، زیرا موضوع اجبار ارزش انسانیت را پائین می‌آورد، و مخصوصاً توهین به آزادی و حریت و نفس کار است، که در سایه اکراه و اجبار سامان نمی‌پذیرد. ولی او از سوی دیگر آنان را به کار تشویق می‌نماید، به این ترتیب که بهره کار تنها نصیب کارگران است، بهره نهر از آن کسانی است که به رضا و رغبت در آن کار کرده اند. از طرفی، آیا این نظریه، یکی از پایه های اصلی نظریات پر ارزش علوم اجتماعی قرن بیستم به شمار نمی‌رود؟

بنابراین، همه باید کار کنند! و هیچ کوچک و بزرگی نیست مگر اینکه حاصل دسترنج خود را می‌گیرد و مزد فعالیت خود را دریافت می‌دارد. متکبر تئیل و بیکاره و مدعی شرف و نجابت و اصالت را نمی‌رسد که از حاصل دسترنج زحمتکشانش، هر قدر هم که ناچیز و اندک باشد، بهره مند شود! و خداوند اگر کسی را دوست می‌دارد، بنا به گفته علی علیه السلام: «پیشه ور درستکار را دوست می‌دارد.»

اگر کار مفید موجب مالکیت می‌شود، طبعاً این مالکیت حق افراد است، و این حق تا آن اندازه است که با مصلحت جامعه هماهنگی داشته باشد، و چنانچه مصلحت عمومی حدودی را بر این مالکیت لازم به شمارد، باید به آن عمل شود و ایراد و اشکالی هم بر آن نیست! چه هر مالکیتی بایستی در خدمت جامعه باشد، به این معنی که «در سایه سود بخشی، برای عموم مردم سودمند و مفید باشد.» اگر حدود مالکیت به این ترتیب مشخص شود، خود بزرگ ترین عامل ضد تورم ثروت، و ایجاد طبقات اقتصادی در جامعه خواهد بود. اما اگر در جامعه مردمی یافت شوند که به علت ناتوانی و نارسایی، چون کودکان یتیم و بیجان از کار افتاده، قادر به انجام کاری نباشند، آیا امام علی علیه السلام حق اینان را در بهره گیری از زندگی راحت، همانند اجتماعات امروز عرب نادیده گرفته است؟! یا آنکه با دیده انسانی عادل و دادگستر که به اصول نظریه خویش که بر مقیاسهای انسانیت متکی است و بر اساس آن اجتماعات عادل و صحیح را بی‌ریزی می‌کند، می‌نگرد؟

جماعت بر گردن فرد، و فرد بر عهده جماعت حقوقی دارد. ملت به منزله جسم واحدی است که اعضای آن به یکدیگر مربوط و متصل بوده، یار و یاور یکدیگرند. هر فرد در برابر کاری که انجام می‌دهد، پاداش می‌گیرد و «خداوند روزی را بین مردم تقسیم فرموده» و کسی را نمی‌رسد که روزی دیگری را به خودش اختصاص دهد. اما آن کس که عاجز از انجام هر گونه کار و فعالیت است، چون کودک و پیر، رفع نیازمندی آنها به عهده جامعه است و بهره آنها چون بهره سایر مردم باید باشد. این حق فرد است که بر جماعت دارد، نه منتی بر گردن او دارد و نه بر او به چشم ترحم و دلسوزی می‌نگرد؛ امری است واجب و اساسی، نه نیکویی و احسان! و مسئولیت اجرایی چنین حقی به عهده دولت و نمایندگان آن است. امام علی علیه السلام می‌گوید: «اینان به عدل و انصاف از دیگران نیازمندترند، بر یتیمان و پیران از کار افتاده که کاری از دستشان بر نمی‌آید رسیدگی کن!» اگر چه علی علیه السلام بر این اصل از اصول تدابیر اجتماعی خود لفظ «تعهد اجتماعی» نگذارد است ولی توجه نمی‌کنیم که او به درک این ضرورت اجتماعی، از هزاران روشنفکر مغرب زمین گوی سبقت برده، و اجرایی چنین تعهدی را از وظایف حتمی دولت قرار داده، نه بسته به جود و بخشش نیکو کاران و یا باران آسمان رحمت و جوانمردی غیرتمندان و یا دامی از دامهای گسترده منافقان و دورویان؟!

علي عليه السلام که فقر و تنگدستي را بزرگ ترين و سخت ترين مرگ مي داند و فقر را در شهر و ديار خود غريب و بي کس مي شمارد، نمي خواهد و حاضر نيست که فقر و گرسنگي به بهاي مت و احسان و لطف و عنايت دروغين فرمانروايان و يا به قيمت خضوع و فروتني و ذلت و حقارت رعبت و زير دست از ميان برداشته شود. به اين سبب اين حقيقت را به عنوان تعظيم شرافت و حيثيت انسان اعلام مي دارد که: «گرسنگي، از ذلت خواري بهتر است، مرد بايد حشش را با حفظ شخصيت و احترام و عزت نفس خود به دست آورد، زيرا بدترين فقرها، بي شخصيتي و عدم عزت نفس است.»

در مورد رفع نيازمنديهاي ملت، علي عليه السلام شخصاً رسيدگي و توجه مي نمود؛ در صورتي که کارگزاران شريف و والامقام! عثمان به آن اعتنايي نمي کردند براي اعتنايي قائل نبودند، همچنانکه غالب کشورهای جهان عرب امروز به دو علت به آن عنايتي نمي نمايد؛ نخست اينکه اين موضوع را قابل توجه به حساب نمي آورند، و ديگر اينکه خود را به اموري مهم تر و بزرگ تر که آن را سياست عاليه مملکت مي نامند، مشغول و سرگرم مي دانند و شخصاً مجالي براي رسيدگي به اين قبيل امور ندارند!

اما اين امر که به نظر اينان ساده مي نمايد، در نظر علي عليه السلام چنين نبود؛ زيرا وي به حق بزرگ بود، و بزرگي و سادگي براي ابد در کنار يکديگرند. منظور ما در اينجا رسيدگي به وضعيت بازار است که در آن کالاها و خوراکیها معامله مي شود، و توجه به وجوهات مردم است که تجار و سوداگران از راه هاي پيمانه، ترازو، و بهاي اجناس به جيب مي زنند و غارت مي نمايند. امروز، وقتي که مي فهميم بالا رفتن بهاي نمک، که به حساب غالب فرمانروايان مشرق زمين ابداً موضوع قابل توجهي نيست، يکي از عوامل اصلي شعله ور شدن آتش انقلاب کبير فرانسه گرديده است! ارزش و پايه امور ساده و مهم را در مي يابيم و اهميت و ارزش عنوان خنک و لوس به اصطلاح «سياست عاليه مملکت» آنها را نيز درک مي نمايم!

علي عليه السلام «سياست عاليه مملکت» سرش نمي شد. او در و در انجام وظيفه و کارش، عادل و دادگر بود. بر همين اساس، همه روزه صبحهاي بسيار زود شخصاً در بازارهاي کوفه مي گرديد و خود به اوضاع و احوال بازاريان رسيدگي مي کرد، و وضع معامله خريداران و فروشندگان را زير نظر مي گرفت. بر سوداگران خيره سر سخت مي گرفت که آدم باشند، روي سرشان مي ايستاد و آنان را تهديد مي کرد که اگر احتکار کنند يا دزدی نمايند يا سر مردم کلاه بگذارند و حتي جزيي از حقوق آنان را پايمال سازند، به شدت تنبيه خواهند شد. آن وقت همگان را مخاطب مي ساخت و فرياد بر مي آورد که: «اي گروه سوداگران!...».

علي عليه السلام با تمام وجودش، به قلب و خردش اين را پذيرفته بود که مردم در امر معاش با هم برابرند، و اين حقيقت يکي از ضروريات زندگي و روشي است که فرد را به سوي آزادي هدايت مي کند، و عملي است که اجتماع را بر پايه صحيح و سالم پي ريزي مي نمايد. با اين تفکر، برابري افراد را حق قانوني آنها اعلام کرد و در پرتو اين قانون، نيازمندان ملت را بر پيشقدمان در اسلام مقدم داشت؛ زيرا نيازمندي از نظر استحقاق، برابر با فعاليت و کوشش و کار سودمند مي باشد و به همين جهت مجوزي براي گرفتن مال از خزانه ملت و تصاحب زمين مي گردد.

سفارشات امام به کارگزاران و نمايندگانش در شهرها و استانها پي در پي مي رسيد که در آن اوامر مؤکد براي رفع هر نوع ستمي، و نگرستن ماليات از نيازمندان، و کمک و مساعدت به آنها تا از زمين بهره برگريند، مندرج بود؛ و مقرر مي داشت که ماليات را چند برابر از ثروتمندان بگيرند تا خزانه ملت توانگر شود، و اجرائي مساوات بين مردم ممکن گردد. امروز فرزند ابو طالب چقدر در نظر ما با عظمت و بزرگ جلوه مي کند، «بيش از ده قرن پيش» در حالي که سخت مراقب انجام وظيفه کارگزاران خود بود تا کوتاهي و مسامحه اي در وظيفه خود ننمايند، به آنها مي گويد: «پوشاک زمستاني و تابستاني مردم، نان دهان آنها، و چهار پايي را که با آن کار مي کنند، براي وصول ماليات نفروشد! و به خاطر درهمني کسي را تازيانه نزنيد، و سرپايش نگاه نداريد. مال و خواسته کسي را به عنوان ماليات نفروشيد، به ما دستور داده شده تا آنرا با مدارا و چشم پوشي وصول نمايم!» و نيز: «البته توجه تو نسبت به آباداني، بايد بيش از عنايتت به وصول و جمع آوري ماليات باشد!»

امام علي عليه السلام به حقيقت بزرگي در تکوين و پيدايش اختلافات طبقاتي دست يافت، و پس از آنکه آن را در غالب عهد نامه ها و سفارشات خود کاملاً توضيح و تشریح کرده است، در آن زمان کهن آن حقيقت بزرگ را با چنين بيان کوتاهي اعلام داشت. آنجا که مي گويد: «هيچ بينوايي گرسنه نماند، مگر آنکه توانگري از حق او پايمال کرده باشد!» حقيقت بزرگي که، رژيمهاي دادگر، امروز اساس روابط امور مادي بين مردم را بر آن استوار مي سازند، بيش از ده قرن پيش از اين، فرزند ابو طالب عليه السلام پيشي جسته و به آن دست يافته است، و تا آنجا که زمان به او اجازه مي داد، در تشریح و توضيح اصول و قواعد آن کوشيده است.

دوست و نويسنده لبناني من ج.ح. براي تعريف کرد که: روزي به وزير فرهنگ يکي از کشورهای اروپا، که در راه رهايي انسان از فقر و تنگدستي و عواقب وخيم آن فعاليت مي کند، گفتم: «ما ملت عرب، در فهم حقيقت جامعه طبقاتي، از شما که امروز در مقام درک و شناخت آن هستيد، هزار سال جلوتر هستيم!» وزير پرسيد: «چگونه چنين چيزي ممکن است؟»

«بيش از ده قرن پيش از اين، علي بن ابی طالب فرمود: هيچ نعمت فراواني را نديدم، مگر آنکه در کنارش حق بر باد رفته اي خودنمايي مي کرد.» وزير گفت: «ما از شما بهتريم!» «چرا، و براي چه؟!»

«فردی عرب از شما، بيش از ده قرن پيش از اين، چنين حقيقتي را کشف و اعلام داشته، و هنوز شما گرفتار تيرگيهاي مظلوم اجتماعي هستيد؛ در حالي که ما آن را پيش از شما به مرحله اجرا در مي آوريم. پس شما با اين حساب بيش تر از ده قرن از ما عقب ترديد!»

پيش از آنکه اين فصل را به پايان برسانم، ناچار همه آنچه را که گذشت به طور اختصار از نظر خواننده مي گذرانم، و او را دعوت مي نمايم که جديدترين نظريات اجتماعي سليم را با پايه هاي نظريات اجتماعي علوي مقابله و مقايسه نمايد.

ما مي توانيم فلسفه اجتماعي را از نظر علي عليه السلام در نه عبارت که مابين نظريه او درباره احوال اجتماع از نظر فقر و ثروت، و چگونگي اختلافات مادي مي باشد، خلاصه کنيم، با توجه به اين که دستور وي براي رفع نيازمنديهاي عمومي و اجرائي مساوات و برابري بين همه مردم در حقوق و واجبات در همانها جلوه گر است. عبارات نه گانه از اين قرار است:

1. از احتکار جلوگیری کن.
2. هیچ بینوايي گرسنه نماند، مگر آنکه توانگري از حق او بهره مند شده باشد.
3. هیچ نعمت فراواني را نديدم، مگر آنکه در کنارش حق بر باد رفته اي خودنمايي مي کرد.
4. با توجه به امر آباداني زمين، بيشتر به وصول ماليات عنايت داشته باش.
5. موافق آن نيستم که کسي را به زور به کاري که ماييل نيست وادار کنم.
6. کارگران دلهاشان در بهشت است، و بدنهايشان مشغول کار و کوشش.
7. نهر آب از آن کسي است که به رضاييت خود در آن کار کرده است.
8. حق فعاليت و زحمت هر کس به به جاي آر، و کار کسي را به خاطر ديگري ضايع مگردان.
9. از استثمار آنچه همه مردم در آن سهيم و برابرند، بر حذر باش.

اگر به دیده دقت به این عبارات نظر افکنی، خواهی دید که آنها پایه های اساسی و محکم در ساختار هر اجتماع صحیح و سالمی است که حقوق و آزادی انسان به زیباترین شکل و کامل ترین وجهی در آن رعایت شده است؛ اصولی که نظریه های جدید اشتراکیت بر آن پایه گذاری شده و کم ترین اختلافی با آن ندارد. درود گرم و صمیمانه بر آن خرد تابناک و توانای عربی باد.

تعصب و تحمیل عقیده محکوم است

* اگر پیوند برادری انسانی، تنها بر مبنای صفات انسانیت پی ریزی شود، گناهی ندارد!

* و چه سان این موجودات زنده و متحرک، خود را به قید و بندهایی گرفتار می سازند که حتی برای جمادات عالم روا نیست؟! و چگونه برای انسان که محدودیت می پذیرد، از وزن و مساحت حد و اندازه می سازند! و زندگی را که دائماً در حرکت و تطور است، مقید و محدود می نمایند، در حالی که اگر آن را محکوم به قید و بندهایی کنند و یا فشرده و منقبض سازند، نه از حیات اثری به جای خواهد ماند و نه از انسان نشانی؟!!

علی علیه السلام، روش عالی و بلند مرتبه خود را در طریقی هموار تعقیب می کند. گذشته از اینکه حق بر خورداری کامل در معاش را برای انسان مقرر می دارد، حقوقی دیگر نیز برای آن قائل می شود. او تا دور دست ترین حد انسانیت پیش می رود، و به منظور تأکید و تثبیت مقام و شرافت بشر (از هر عنصر و نژادی که باشند) با همه پایه های مادی و اخلاقی در مقابل عقیده و مرام معینی توقف نمی نماید و در حد تنگنای نژادپرستی رنج دهنده از پای نمی ایستد.

فرزند ابو طالب ابا دارد از اینکه بر دم عقیده معین و مخصوصی را در امر دین و مذهب تحمیل نماید و یا در هر چیزی که پیوند دور و نزدیک با وجدان پاک و زندگانی خصوصی انسان دارد که به تبعیت از ذات و یا در نتیجه تأثیر محیط، شکل و رنگی خاص به خود گرفته است، دخالت نماید!

گرچه جانشین پیغمبر و پناهگاه اسلام و فرمانروای مسلمانان بود، با این وصف با تمام قدرت از اینکه بر فردی فشار وارد آورد و به او تحمیل کند که دین مسلمانان را بپذیرد، امتناع می ورزید؛ زیرا مردم آزادند که به هر عنوان که صلاح خود می دانند به خدا ایمان آورند، و هر کس پای بند عقیده خود باشد، ولی به این شرط که این عقیده و ایمان مایه آزار و اذیت مردم نگردد. مردم همه روزی خوار خدایند، و دین همان نحوه معامله و بر خورد با مردم در اجتماع است.

در نظر امام علیه السلام، داشتن صفات انسانیت کافی است که او را محترم و محبوب، و در خور ارفاق و توجه، و مصون از هر گونه تعرض به حقوق دیگران گرداند. در نامه ای که به کارگزار خود در مصر نگاشته، چنین می گوید:

«بر مردم چون حیوان درنده ای مباش که خوردن آنها با غنیمت خود بشماری؛ چه آنها از دو حال خارج نیستند: یا برادر دینی تواند و یا در آفرینش چون تو می باشند. عفو و بخشش خود را شامل حال آنها گردان، همچنانکه دوست داری خدای بر تو ببخشد و از تو در گذرد. از بخششی که می کنی پشیمان و از کفیری که می رسانی شادمان و مسرور مباش.

حق هر کس، عیناً همانند حق تو است، گرچه در پاره ای از معتقدات و یا اساساً در تمام معتقدات مخالف تو باشد؛ و مگر نه اینکه هدف دین، ایجاد پیوند برادری هر چه محکم تر میان تو و سایرین می باشد؟ پس اگر پیوند برادری را تنها بر مبنای صفات انسانیت به دست آوری، گناهی ندارد!

و او، در هر حال از تو می خواهد که رأی و اندیشه خود را در هیچ يك از امور زندگانی و جانداران مدار حکم و قیاس مطلق قرار ندهی؛ چرا که پهنه زندگانی وسیع است و زندگان در این پهنه می گردند، و تو حق نداری مادام که مردم به تو زبانی نرسانیده اند خود را تنها داور در امور آنها بدانی. و چه می دانی! شاید کاری را که بزرگ می پنداری، در پهنه وجود بزرگ نباشد، و شاید مردی را که حقیر و کوچک می شماری، اگر او را خوب بشناسی، مقامش از تو بالاتر باشد! امام علیه السلام به طور واضح و صریح می گوید: «هیچ بنده ای از بندگان خدا را کوچک مشمار، از آن روی که شاید او دوستدار خدا باشد و تو نمی دانی!» اگر تو، این گفتار حکیمانه را به طور عمیق بررسی کنی، نظر صریح او را در امر تعصب و آزادی درک خواهی کرد. اگر برادرت بر خطاست و بد کرده است، تو باید بر او ببخشی و از او در گذری و هرگز بر عفو و بخشش خود پشیمان نباشی؛ و نیز بر تو است که شر و بدی را با دور کردن از سینه خود، از سینه دیگران نیز براندازی؛ و آدمی زاد، بر هر چه که معتقد باشد، باید که سرپرست نفس خود باشد، و پیوندش با دیگران، پیوند کسی باشد که آنچه به خود می پسندد، به دیگری روا دارد، و از آنچه بر خود نمی پسندد، به دیگری هم روا ندارد.

امام علیه السلام می گوید: «آنچه به خود می پسندی، به دیگری نیز روا دار؛ و از آنچه بیزاری، بر دیگری میسند. با مردم چنان باش، که میل داری با تو باشند.» از طرفی، مؤمن حقیقی کسی است که خیر و نیکی را تا هدف دنبال می کند، و خیر و نیکی به تمام معنی همان دادگری و عدالت میان مردم و فرق نهادن یکی بر دیگری است. پس هر که در جهان پیرو محمد صلی الله علیه و آله باشد، با آن کس که از مسیح علیه السلام تبعیت می کند و یا پیرو هر شخصیتی باشد که نمودار فضائل انسانیت است، اختلافی نخواهد داشت. آنچه در نظر علی علیه السلام مهم است، همان نزدیکی به فضیلت و تقوی است؛ اما در انتخاب وسایلی که انسان را به مقصود رهبری می کند، مردم آزادند.

علی علیه السلام می گوید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله، برای تو کافی ترین نمونه و سرمشق است. دنیا را از او گرفتند و از شیر و لذات آن بازش داشتند، و از زمینهایش منع کردند. عیسی بن مریم علیه السلام، سر بر بالش سنگ می نهاد، لباس خشن می پوشید، و غذای ناگوار می خورد. گرسنگی ندیمش، و ماهتاب چراغ شبش، و سایه های شرقی و غربی سایانش بود. میوه و سبزی او را گیاه چهارپایان تشکیل می داد. نه او را همسری بود که به فتنه اندازد، و نه فرزندی که اندوهگینش سازد، نه مال و ثروتی که به خود مشغولش دارد، نه طمع و آزی که به ذلتش اندازد. پاهایش، مرکب سواری اش بود، و خدمتکارش دستهایش!» و در جای دیگر می فرماید: «آنان مردانی بودند که زمین را فرش، و خاک آن را بستر، و آتش را گوارا می دانستند، و به شیوه مسیح علیه السلام از دنیا روی بگردانیدند.» حقیقتی که محمد صلی الله علیه و آله درک کرد و گفت: «انبیاء برادران یکدیگرند که از مادر جدا، و در دین واحدند.» علی علیه السلام آن را در حق محمد صلی الله علیه و آله دریافت و گفت: «روشش چون رفتار پیامبران نخستین بود.» در این دو گفته اعترافی است که تأویل و تفسیر بردار نیست، و آن این است که فضیلت تنها چیزی است که آدمیان را گرد یکدیگر جمع می کند، همان طور که صفات انسانیت آنها را به گرد یکدیگر فراهم آورده است.

در قانون علی علیه السلام، آزادی عقیده در دین و مسلک یکی از حقوق انسان است. و از آنجا که آزادی تجزیه بردار نیست، امکان ندارد که انسان از طرفی آزاد، و از طرف دیگر مقید و مجبور باشد. يك فرد مسلمان، خواهی نخواهی برادر مسیحی است؛ زیرا افراد بشر چه مایل باشند و چه مایل نباشند، برادر یکدیگرند. اگر در قانون امام در امر آزادی، دستیابی به فضیلت مقیاس اساسی آن شمرده نمی شد، و چنانچه آزادی شرافتمندانه در نظرش حقی مقدس جلوه نمی کرد، هرگز پیروان مسیح علیه السلام را چون پیروان محمد صلی الله علیه و آله تعریف و تمجید نمی نمود! در گذشته، داستان علی علیه السلام را با آن مرد مسیحی که زره امام را زدیده و مدعی بود که آن را خریده است، خواندیم، و دیدیم که چگونه بین خود و او مساوات قائل شد و یا چون پدر با فرزندش با او رفتار کرد، و وضعشان در برابر محکمه و شریح قاضی چگونه بود، و سرانجام چگونه آن مرد مسیحی در زمره یاران فدایی امام در آمد!

و چه بسیار که در اطراف حجاز و عراق، داستانها از علی علیه السلام دهان به دهان می گردید که همگی گویای عدالت و انصاف وی در هنگامی بوده است که به او خبر می رسید

کسی را که عقیده ای خاص داشته، وادار ساخته اند تا از دین و اعتقاد خود دست بردارد، یا بر او ستم کرده اند. و چه بسیار که مردم علی علیه السلام را دیده اند در حالی که عمامه سبز بر سر نهاده و این سخنان را در مسجد مدینه با اصراری هر چه تمام تر عنوان داشته است: «هر کس که پیرو انجیل را بیازارد، مرا آزرده است!» و چه بسیار تاریخ جهان عرب، در حالی که در زیباترین صفحات خود این گفته را از بزرگ مرد تاریخ عرب علی بن ابی طالب علیه السلام نگاهشته است، به خود می بالد که: اگر بالشی بگذارند تا بر آن بنشینم، با پیروان تورات به توراتشان، و با پیروان انجیل به انجیلشان، و با پیروان قرآن، به قرآنتان داوری می کردم. به طوری که هر سه این کتابها تصدیق کنند که علی علیه السلام درست می گوید.»

و اکنون توجه کنید که فرمانروای مسلمانان به معقل بن قیس چه دستور می دهد:

«ای معقل! تا آنجا که در قدرت داری از گناهان بپرهیز، به مسلمانان تعدی مکن، و بر آنان که در پناه اسلام (اهل ذمه) زندگی می کنند، ستم روا مدار؛ تکبر مکن که خداوند متکبران را دوست ندارد.»

توجه کردید که علی علیه السلام چگونه تقوی را منحصر به ستم نکردن یک فرد به همنوع خود و عدم کوچک ترین تعدی و تجاوزی نسبت به او قرار داد؟ و نیز دقت کردید که او چگونه مسلمان و غیر مسلمان را همپایه یکدیگر و بدون تمایز و فرقی معرفی کرد؟

در حکومت علی علیه السلام، به هر طرف که بنگریم، چنین مساواتی بین مسلمانان و غیر آنها به چشم می خورد.

او، وقتی که پیرامون حال مسلمانان به بحث و گفتگو می پردازد، برداشتن بار ظلم و ستم را از دوش مردم، بهترین فضیلت، از فضایل اسلام، معرفی می کند و می گوید: «اگر پیرو حق باشید... و در پرتو اسلام قرار گیرید، مسلمان و معاهد(45) مورد ظلم و ستم واقع نمی شوید.»

او، زمانی که مسلمانان را به علت کوتاهی کردن از یاری حق و کوتاه نکردن دست ظلم و ستم، مورد سرزنش و توبیخ قرار داد، از آن جهت بود که سفیان بن عوف اسدی، از جانب معاویه شهر انبار را مورد تجاوز و تاخت و تاز خود قرار داد و به اهالی آن ظلم و ستم فراوان نمود.

امام آنها را سرزنش کرد، زیرا ایشان دست تعدی و تجاوز را از سر برداران و خواهران خود که ساکن شهر انبار بودند و بین مسلمان و معاهد آن فرقی نبود، کوتاه نکردند.

امام می فرماید: «... به من گزارش رسید که مردی از آنها بر زن مسلمان و زنی معاهد وارد شد و خلخال او را به زور از پایش بیرون آورد! ... اگر پیش از این واقعه، مرد مسلمانی از تأسف و ندامت بمیرد، بر او ایرادی نیست!»

او، در آن هنگام که محمد بن ابوبکر را به حکومت مصر نامزد کرد، پیمان نامه ای برایش فرستاد که در آن می گوید:

«تو را سفارش می کنم که با اهل ذمه به عدل و داد رفتار کنی، داد مظلوم بستانی و بر ستمگر سخت گیری. بر مردم بیخشیایی و تا آنجا که می توانی نیکی کنی! و باید که دور و نزدیک، در مورد حق نزد تو یکسان باشند.»

علی علیه السلام پس از آنکه نظر فرزند ابوبکر را متوجه اهل ذمه می نماید، به منظور تقویت موضوع مساوات بین مردم در ذهن او، وی را به گذشت و اغماض نسبت به تمام مردم امر می کند.

و در پیمان نامه او با مسیحیان نجران چنین آمده است:

«...نه ستم ببینند، و نه حقی از حقوقشان تضییع شود!...» و خون بهای یک فرد مسیحی را چون دیه یک نفر مسلمان تعیین کرد!

این جبهه سازی علی علیه السلام در مقابل تعصب و خشکی، به طور طبیعی از شخصیت بزرگ مردی تراوش می کند، که درباره پدید آورنده جهان هستی چنین می گوید: «(توجه به) کسی، او را از (عنایت به) شخص دیگر باز نمی دارد، و صدایی، او را از (شنیدن) صدایی دیگر، به خود مشغول نمی سازد.»

در نزد علی علیه السلام، هر انسانی شریف است، و هر فریادی را فریاد رسی باید باشد. با وجود تعصبی که کوردلان و نادانان پیروان ادیان در ادوار گذشته از خود نشان داده اند، بر اثر اعلام این حقیقت از جانب علی علیه السلام، مسیحیان عرب که او را چه در زمان خود او و چه پس از وی شناخته اند، از علاقمندان شدید و دوستداران ثابت قدم وی به شمار رفته اند. ابن ابوالحدید در شرح نهج البلاغه به این موضوع اشاره کرده و می گوید: «من درباره علی علیه السلام چه بگویم، که اهل ذمه با وجودی که منکر رسالت پیغمبر

گرامی اسلام صلی الله علیه و آله بودند، او را دوست داشتند...!»

علی علیه السلام رفتار خود را با افراد غیر مسلمان، از آن روی که می خواست پس از وی نیز معمول گردد، بر آن گفته قرار داد: «اموال آنها چون اموال ما، و خون آنها به مثابه خون ماست!»

بنابر این، تعصب دینی در منطق علی علیه السلام مذموم و ناپسند است؛ زیرا مخالف ساده ترین قواعد حریت و آزادی ای است که علی علیه السلام به حدی بسیار وسیع به آن ایمان دارد، و آن را عظیم و بزرگ می شمارد. زمانی که ما رفتار او را با رفتار کسانی که هم عقیده او نبودند، از روحانیون اروپا در قرون وسطی، مخصوصاً آنهایی که گردونه محاکم تفتیش را می چرخانیدند و همچنین باگشاد بازیهای بی حد، و سختگیریهای خرد کننده آنها، مقایسه و بررسی می کنیم، می بینیم که او اوج می گیرد و بزرگ و بلند مرتبه می شود؛ در حالی که آنها نزول می نمایند و پست و خوار می گردند. و این تعجبی ندارد، زیرا ایمان علی علیه السلام از سرچشمه انسانیت او می جوشد، و از دیدگاه او نسبت به هستی و وجود الهام می گیرد؛ در حالی که ایمان غالب آنها نموداری از مظاهر بندگی است که صورت عادت به خود گرفته است، نه در آن اصالت انسانیت به چشم می خورد و نه زیبایی و جمال! و ما که امروز با تعصب دینی و مذهبی می جنگیم، در حالی که تعصب دینی به هر صورت که باشد مطرود است، بعضی از ملتها چهره ای دیگر از تعصب را (هر چه خطرناک تر) به نامهای تعصب در ملیت و نژاد و رژیم رو کرده اند که عذر و بهانه و عفو و بخشش در آن راه ندارد، و با انسان به مدارا و گذشت و رفتار نمی شود! و مالا مال حماقت و جهالت و نفع پرستی آزار دهنده است؛ چه فرد متعصب به تو اعتراف ضمنی می کند که او بر حق است، و حقیقت همان است که او ارائه می دهد! و نظریه او در دنیا تالی ندارد، و عقیده اش درباره شؤون انسان و زندگی کاملاً صحیح است و تغییر و تبدیلی نمی پذیرد.

این گروه نژاد پرستان سخت سر و متعصبین رژیمهای مختلف سیاسی، دانسته و ندانسته به کام خود فرو رفته اند، در حالی که در خود بینی و تعصب در آنچه تعلق به مذهب و مرام داشته باشد، چیزی جز انجماد و مرگ نیست. و راستی چه سان این موجودات زنده و متحرک که دائماً در تغییر و حالی به حالی شدن هستند، خود را به کام قید و بندهایی می کشند که حتی بر جمادات عالم طبیعت روا نیست؟! و چگونه برای انسان که محدودیت پذیر نیست، از وزن و مساحت، حد و اندازه می سازند! و زندگی را که دائماً در حرکت و تطور است، مفید و محدود می نمایند؛ در حالی که اگر آن را محکوم به قید و بندهایی کنند و یا فشرده و منقبض سازند، نه از حیات اثری به جای خواهد ماند و نه از انسان نشانی؟!!

تعصب به تمام اشکال و رنگهایش، از قدیم ترین ادوار تاریخ جزء طبیعت پاره ای از مردم بوده است و این امام بزرگوار علیه السلام، هنوز از پیکار علیه تعصب دینی نیاسوده، به نبرد با سایر اشکال آن می پردازد. او، تعصب قبیلگی، و نژاد پرستی را سرکشی و فساد، و تغییر سیمای زیبای زندگی می شناسد. و توجه کنید که چگونه متعصبین همزمان خود را مخاطب قرار داده است:

«شما در سرکشی و ستم اصرار ورزیدید، و زمین را به تباهی کشیدید. در تعصب به تکبر و افتخار به دوران جاهلیت از خدا بترسید که مایه دشمنیها، و جولانگاه شیطانی است که ملتهای گذشته را فریب داده است!

از فرمانبرداری از سروران و بزرگان خود بپرهیزید، آنهایی که به حسب و نسب خود بالیدند و بدان وسیله تکبر ورزیده، خویشتن را بلند مرتبه انگاشتند و دیگر مردمان را کوچک شمردند و دانسته، خلق خدا را انکار کردند. آنان، اساس و پایه های عصبیت، و ارکان فتنه و آشوبند!» و پس از آنکه تعصب قبیلگی و نژادی را مایه سرکشی و ستم، و فساد و تباهی و دگرگونه ساختن چهره زندگی معرفی و آن را همطراز فتنه و آشوب می شمارد، به منظور جایگزین ساختن روش خردمندانه خود به جای هر گونه و هر شکل تعصبی که با گذشت روزگار هر چه بیش تر راسخ و پا بر جا تر می شود، می گوید:

«در آنچه یافتیم به دقت نظر کردم، و کسی از مردم دنیا را ندیدم که بر چیزی تعصب ورزد، جز از آن جهت که حاوی اشتباهات و گمراهیهای نادانان است و یا برهانی زائیده افکار بی خردان!»

هر کس درباره آنچه در معانی تعصب گفته شد بنگرد، بیش از این دو ریشه که فرزند ابو طالب آن را نموده است، نخواهد یافت. متعصبین، بر هر چیز که تعصب می ورزند، یا ناشی از نادانی است و یا از بی خردی! و جهل و بی خردی است که مایه تجاوز و تعدی و فساد و گردنکشی علیه حیات و زندگی می باشد که فرزند ابو طالب آن را در گفتار پیشین خود مجسم ساخته است.

به این ترتیب، هر نوع تعصبی در مذهب فرزند ابو طالب مذموم است، جز تعصب در راه فضیلت و دادگری و حقوق عامه مردم! مگر تعصب در راه احقاق حق طبقات ستمدیده از گروه غارتگران و محترکان! مگر تعصب در طریق پایداری و راستی و سلامت وجدان! مگر تعصب در امر آزادی، و بزرگداشت بشر! مگر تعصب در راه احقاق حق مردم از تجاوز کاران و ستمگران!... امام در خطبه ای که به نام «قاصعه» نامیده می شود، چنین می گوید:

«اگر از تعصب گریزی نیست، باید آن را در راه خصال پسندیده و کارهای نیکو، اخلاق شایسته و افکار بزرگ، آثار نیک، به دست آوردن فضیلت، و دوری از ستم، و انصاف در حق مردم، و اجتناب از تباهیها بر روی زمین به کار برد!»

و از سخنان جاویدان او، در همگامی با طبیعت پاک، که تعصب را در فکر و یا هر حالتی که باشد نمی پسندد، سفارشی است در حق خوارج که بر او ستم روا داشتند و با تمام قوا به جنگش برخاستند؛ می گوید: «پس از من با خوارج پیکار نکنید؛ زیرا آن کس که حق را می خواسته و خطا کرده، مانند کسی نیست که باطل را می جسته و آن را باز یافته است!» و از آنجا که امام می خواهد به مردم بفهماند که تعصب معنایی جز این ندارد که شخص متعصب معتقد است خطا نمی کند، در هر امری به مشاوره و تبادل نظر فرمان می دهد، و خود را مثل زده می گوید: «سخن حق و مشورت منصفانه خودداری نکنید، که من خود را برتر از آن نمی بینم که خطا نکنم!»